

## جنگ جهانی چهارم ، ابزارها و آماجها

### بخش نهم ، حزب کارگران ناسیونال سوسیالیست آلمان

بر اساس معاهده ورسای ، تعداد افراد ارتش نوین رایش نازیستی از مرز یکصد هزار نفر می گذشت . سازماندهی این ارتش یکی از وظایف عمده ای است که برعهده گوستاو نوسکه وزیر دفاع دولت وایمار گذاشته شده است . مقایسه تعداد مجاز نفرات ارتش رایش با تعداد فی المثل چهار صد هزار نفری سپاه آزادی به مثابه یکی از نهادهای مسلح غیر قانونی ، برای فهم میزان تحقیری که معاهده ورسای بر ملت آلمان روا داشته بود ، شاید بسنده کند .

کارکرد واقعی این ارتش نوین ، بر خلاف معمول که می بایستی سمت و سوی مقابله با دشمن خارجی را داشته باشد ، تماما متوجه داخل آلمان است و بر همین اساس هم سازماندهی می شود . وظایف آن هم تنها حول دو مولفه می چرخد . حفاظت نظامی از دولت وایمار و مقابله سیاسی با تهدید فزاینده انقلابات کارگری و گرایش گسترده سربازان ارتش سابق رایش به جنبشهای رادیکال مارکسیستی . این وظیفه اخیر ، ستاد ارتش نوین را بر آن می دارد که بنیان یک نهاد اطلاعاتی مقتدر با دو مسئولیت متفاوت کنترل فعالیتهای سیاسی سربازان و نفوذ در تشکیلات کارگری و گروه های رادیکال سیاسی را در این ارتش بگذارد .

مسئول این واحد فردی است بنام سروان " کارل مایر " *Karl Mayr* و در میان نظامیانی که برای عضویت این واحد ویژه گزینش می شوند ، نام یک اتریشی نیز به چشم می خورد . آدولف هیتلر ! با مروری در سوابق این سروان ارتش نوین ، باز هم خود را همراه با افسر مربوطه در قلمرو عثمانی و در ارتباط با جمعیت اتحاد و ترقی می یابیم ! پس از بازگشت به آلمان هم در ارتباط با جامعه توله ! نقش این سروان ارتش آنجایی مهم است که از او به مثابه کاشف آدولف هیتلر نام برده می شود .

سروان مایر در آخرین سال جنگ و درست پیش از بازگشت به مونیخ در فاصله زمانی میان ۲۰ ژوئیه تا ۱۵ اکتبر ۱۹۱۸ مامور خدمت در عثمانی است و پس از بازگشت هم از اول دسامبر ۱۹۱۸ کارش را در سمت فرماندهی گردان آغاز می کند . در سی ماه مه ۱۹۱۹ یعنی ماه کشتار سرخها و خلع ید از چپ طرفدار شوروی در باواریا سروان مایر کار خود را در راس نهاد اطلاعاتی فوق الذکر آغاز می کند . بکار گرفته شدن " آدولف هیتلر " توسط مایر ، بلافاصله در ژوئن همانسال صورت می گیرد . در واقع مایر ، هیتلر را با خود به نهاد اطلاعاتی می آورد . هیتلر پس از گذراندن یک دوره آموزشی در پادگان لخفلد در آکسبورگ ، کار خود را به عنوان سخنران افشاگر بر علیه بلشویزم در پادگانهای مونیخ شروع می کند . به زمانی چندان طولانی نیاز نیست تا سروان مایر و جامعه توله مرتبط با او ، در سیمای این سرجوخه جوان ، چهره کاریسماتیک رهبری را تشخیص دهند که سالیان سال در پی آن در تلاش و تکاپو بودند .

### ورود آدولف هیتلر به صحنه سیاسی

وظیفه هیتلر جوان تنها سخنوری نیست . نفوذ در تشکیلات کارگری و حضور در تجمعات گروه های متعدد مارکسیستی و تهیه گزارش از چند و چون سیاسی و تشکیلاتی آنان و تحرکاتشان در میان کارگران و سربازان ، یکی دیگر از وظایفی است که بر عهده او گذارده شده است . نزدیک به پنجاه حزب و گروه در یک فاصله زمانی کوتاه سربرآورده اند . این گزارشات همراه با فعالیتهای جاسوسی دیگران ، بطور مستمر توسط شخص مایر در اختیار نشست هفتگی صاحبان سرمایه و امرای ارتش در ستاد توله قرار می گیرد . در این میان بدیهی است که "جامعه توله" نیز بیکار ننشسته و همانگونه که قبلا اشاره کردم در فاصله کمتر از پنج روز از تاسیس "حزب کمونیست آلمان" *KPD* ، در پنجم ژانویه ۱۹۱۹ ، پایه های "حزب کارگران آلمان" *DAP* را در مونیخ گذاشته است .

" کارل هارر " *Karl Harrer* ، که یک روزنامه نگار عضو جامعه توله هست و قبلا تشکیلی در داخل توله بنام " محفل سیاسی کارگری " بوجود آورده ، از جانب سبوتندورف ماموریت می یابد تا با کمک یک

قفل ساز راه آهن بنام " آنتون درکسلر " *Anton Drexler* که او نیز اندکی پیشتر یک گروه غیرفعال کارگری بنام " کمیته کار آزاد برای صلح سالم " را تاسیس کرده ، یک حزب کارگری تشکیل دهند .

ستاد توله در هتل چهار فصل در این شرایط مرکز ثقل بسیاری از تحولات در ایالت باواریا و البته مرکز آن مونیخ می باشد . نشست بنیانگذاری " حزب کارگران آلمان " در همین ستاد تشکیل می شود و " هارر " در راس یک کمیته شش نفره به ریاست حزب انتصاب می شود و درکسلر هم می شود معاون او .

وظیفه این حزب فراتر از هر چیز ، کنترل تحرکات کارگری و سمت و سو دادن به آن درمیان اردوی کار است . برای قرارگرفتن این حزب در جایگاه یک حزب مداخله گر و با اقتدار ، جدای از سرمایه مکفی که بوفور در اختیار جامعه توله می باشد و همینطور ارگان حزبی که آن نیز بعدها با گذاشته شدن هفته نامه " دیده بان مونیخ " *Münchener Beobachter* ( که در آگوست همان سال ۱۹۱۹ به " دیده بان خلق " *Völkischer Beobachter* تغییر نام می دهد ) ، توسط سبوتندورف در اختیار حزب تامین میگردد و خلاصه یک برنامه حزبی رادیکال و تهاجمی ، نیاز به یک رهبری کاریزماتیک و سخنور قهاری است که علاوه بر جذب گرایشات راست درون طبقه کارگر ، توان جذب نیروی سرخ ها را نیز داشته باشد . دیری نمی گذرد که این جستجوی مستمر با کشف آدولف هیتلر توسط سروان مایر ، سرانجام می پذیرد .

۱۲ سپتامبر ۱۹۱۹ مایر ، هیتلر را مامور شرکت در نشست داخلی حزب کارگران آلمان می کند . سخنرانی هیتلر ، درکسلر را بشدت تحت تاثیر قرار می دهد . جامعه توله گمگشته خود را یافته است . تصاحب هیتلر آنقدر برایشان اهمیت دارد که چندی بعد ژنرال لوندورف ، از قهرمانان جنگ اول ، شخصا به اداره مایر رفته و از او میخواهد که هیتلر را برای سازماندهی حزب در اختیار آنها بگذارد .

در ظرف مدت کوتاهی در ۱۹ اکتبر ۱۹۱۹ ، کارت عضویت او در حزب کارگران آلمان با شماره ۵۵۵ صادر می گردد . در این رابطه قانون ممنوعیت شرکت نظامیان در احزاب سیاسی نیز بسادگی زیر پا گذاشته میشود و بدین ترتیب آدولف هیتلر با حمایت مستقیم جامعه توله قدم به دنیای سیاست پسا جنگ می گذارد .

اگرچه هیتلر در مدت بسیار کوتاهی به ارگانهای رهبری حزب مذکور وارد می شود با اینحال این حزب را متعلق به خود نمی داند . او حزبی را می خواهد که خود بنیان گذاشته باشد اما در عین حال اینرا هم می داند که به جامعه توله و امکانات و ارتباطات آن نیاز فراوان دارد . هیتلر که پیش از این تنها از اطلاعات تئوریک در رابطه با " سرمایه متمرکز یهود " و سازمانهای فراماسونری آلت دست آن برخوردار بوده ، اینک بگونه ای مستقیم و در پراتیک روزمره در ارتباط با این شبکه مافیایی قرار گرفته است . او می آموزد که بدون استفاده بهینه از امکانات بی حد و حصر تشکیلات فراماسونری ، امکان رشد و اعتلا و بالا رفتن از نردبان قدرت در جامعه بعد از جنگ آلمان ، اگر غیرممکن نباشد بی تردید بسا سخت و دشوار است . در این رابطه او بعدها و در آستانه تصاحب قدرت سیاسی و ورود به معادله قدرت چه در اروپا و در ابعاد جهانی ، بسا چیزهای دیگر نیز در این مقوله خواهد آموخت !

برای مخاطب قرار گرفته شدن توسط کانونهای قدرت سیاسی و اقتصادی ، هیچ راهی جز تبدیل شدن به یک پارامتر قدرت در درون جامعه وجود ندارد و او می خواهد که خود مستقیما مخاطب قرار گرفته شود . بدین منظور به محض سفت شدن جای پایش در میان حزب ابتدا بدنبال سلب نفوذ جامعه توله در درون حزب می رود تا در گامهای بعدی اندک اندک به سمت خلع ید از خود تشکیلات توله و شخص سبوتندورف برود . به همین دلیل هم هنوز سه ماه کامل از عضویت در حزب کارگران نمی گذرد که هیتلر با جلب درکسلر تصمیم به تهیه یک برنامه جدید برای یک حزب جدید می گیرد . او در این مدت هم با آوردن رفقای نظامی زمان جنگ خود به حزب ، چهره آنرا کیفا تغییر داده است .

درست یکسال پس از بنیانگذاری حزب کارگران ، با استعفای کارل هارر در ۵ ژانویه ۱۹۲۰ و انتقال ریاست به آنتون درکسلر ، به نفوذ مستقیم جامعه توله در حزب توسط هیتلر پایان داده می شود و پروسه تعامل پیشوای آینده آلمان با تشکیلات فراماسونری ، پا به مرحله نوینی می گذارد .

۲۴ فوریه همانسال با اعلام یک برنامه ۲۵ ماده ای توسط آدولف هیتلر در اولین گردهمایی توده ای حزب در مقابل ۲۰۰۰ نفر ، با تغییر نام و برنامه حزب کارگران آلمان ، اولین هدف سیاسی پیشوای محقق شده و او نهایتا حزب خود را بوجود می آورد . " حزب کارگران ناسیونال سوسیالیست آلمان " *NSDAP* .

با آنکه حزب نوین قاعدتا باید در اساس یک حزب کارگری و سوسیالیستی باشد با اینحال مخاطبان آن نه فقط طبقه کارگر که کل جامعه و مشخصاً " ملت آلمان " است . در این برنامه به شکل ماهرانه ای برای همه اقشار و طبقات اجتماعی سهمی در نظر گرفته شده و بجز " سرمایه کلان " ، هر آلمانی می تواند که بخشی از خواسته هایش را در این برنامه بیابد .

برای کارگران ، از میان رفتن درآمدهایی که بدون کار کردن بدست می آیند و شکستن کمر بردگی سود و تنزیل . تخصیص زمین برای منافع عمومی و مقاصد اجتماعی و ممنوعیت کار کودکان و نوجوانان . ضبط و مصادره سرمایه هایی که از قبل جنگ عاید سرمایه کلان گردیده به نفع جامعه و خلاصه مهمتر از همه تقسیم سود حاصله در کلیه موسسات و کارخانجات بزرگ صنعتی و ....

برای طبقه متوسط ، سوسیالیزه کردن فوری فروشگاههای بزرگ و اجاره دادن آنها به سوداگران خرده پا با کرایه های نازل . گسترش عادلانه آموزش وامکانات بهداشتی بویژه در دوران کهولت و افزایش رفاه بازنشستگان . مجازات محترمانه ، قاچاقچیان و متجاوزان به حقوق خلق و ....

برای ناسیونالیستها ، اتحاد تمامی سرزمینهای آلمانی نشین بزرگ پرچم رایش بزرگ و ایجاد یک ارتش مقتدر مردمی . الغای فوری پیمان حقارت بار ورسای و تساوی حقوق برای ملت آلمان در میان ملت های دیگر و خلاصه وعده مستعمرات و کلنی ها برای مقابله با ازدیاد جمعیت .

برای نژاد پرستان ، بیگانه شمردن یهودیان و محروم کردنشان از تاسیس موسسات عمومی . اخراج تمامی خارجیانی که در آلمان به عنوان مهمان زندگی میکنند به شمول یهودیان از کشور در صورت عدم توانایی دولت در سیرکردن شکم مردم و اخراج فوری تمامی مهاجرانی که پس از دوم اوت ۱۹۱۴ وارد آلمان شده اند و ممنوعیت هر گونه مهاجرت جدید .

آن سرمایه کلانی هم که منافع خود را در برنامه نمی یافت، با این حال می توانست که خود را با اهداف اعلام شده حزب مبنی برمقابله با تهدید بلشویزم و رفع خطر از آن در میان جامعه، همسو و مشترک المنافع ببیند .

سال ۱۹۲۰ ، سال تثبیت آدولف هیتلر در هیئت یک شخصیت سیاسی در مرکز ایالت باواریاست . علی رغم پایان دادن به نفوذ مستقیم جامعه توله در میان حزب ازسویی و غیرنظامی بودن فعالیت هایش درصحنه سیاسی باواریا از سوی دیگر ، او هشیارانه ارتباطاتش را هم با جامعه توله و هم با اداره مایر در ارتش حفظ کرده است . بدین ترتیب هم هفته نامه دیده بان خلق را که متعلق به سبوتندورف است ، به مثابه ارگان تقریبی حزب حفظ می کند و هم کمکهای مالی سروان مایر و جامعه توله را از دست نمی دهد .

مقوله تامین مالی حزب نازی یکی از مهمترین و آموزنده ترین بخشهای روند تصاحب قدرت سیاسی توسط آدولف هیتلر وناسیونال سوسیالیستها می باشد که البته می بایست درمبحث جداگانه ای بدان پرداخت . دراین مقطع اما مهمترین منبع مالی حزب، چهره مشهور و جنجالی عضوجامعه توله ، شاعر و نویسنده ای بنام " دیتریش اکارت " **Dietrich Eckart** می باشد که همه جا در کنار هیتلر بوده و حلقه وصل او با سرمایه داران ، افسران ارشد و شخصیت های سیاسی باواریا و بعدها الیت سیاسی واقتصادی در برلین است .



**Dietrich Eckart**

از مهمترین سرمایه دارانی که طی سفری در آغاز سال ۱۳۲۰ به برلین ، توسط اکارت به هیتلر وصل می شوند ، می توان از " ادوین و هلنه بخشتاین " **Edwin & Helene Bechstein** نام برد . خانواده ای که صاحب یکی از بزرگترین کارخانجات سازنده پیانو در این روزگار می باشند .

## کودتای کاپ و شورشهای مارس

اندکی پس از تاسیس حزب نازی ، سروان مایر جای خود را به افسر دیگری می دهد بنام سروان "ارنست روهم" **Ernst Röhm** . در برلین دولت سوسیال دمکرات که تا این تاریخ همه جور استفاده ای از نیروهای بسیجی متشکل در سپاه آزادی بر علیه کارگران و سربازان سوسیالیست کرده است ، ناگهان به صرافت اجرای ماده ۱۶۰ قرارداد ورسای مبنی بر الزام انحلال تمامی نیروهای شبه نظامی افتاده و در همین راستا در ۲۹ فوریه ۱۳۲۰ گوستاو نوسکه ، فرمان انحلال تیپ شش هزار نفره ارهارد و بخشهایی از سپاه آزادی را صادر می کند . در واکنش به این فرمان ، نیروهای برگزیده سپاه مذکور بفرماندهی "ژنرال والتر فون لوتویتس" **Walther von Lüttwitz** ، به سمت پایتخت روان می شوند و روز سیزدهم مارس بی هیچ مقاومتی بر پایتخت چیره شده و صدراعظم خود را بنام "ولفگانگ کاپ" **Wolfgang Kapp** که قبلا یکی از اعضای رهبری "حزب خلقی ملیون آلمان" **Deutschnationalen Volkspartei** بود ، بر سرکار می آورند . صدراعظم قبلی "گوستاو باور" **Gustav Bauer** از برلین خارج می شود و متعاقب آن فریدریش ابرت رئیس جمهور ، کارگران و کارمندان را به اعتصاب سراسری فرا می خواند .

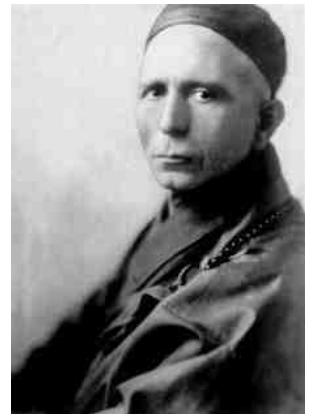
اما مهمترین نکته قابل تعمق این کودتای بشدت دست راستی که چندان هم مورد توجه تفاسیر رسمی نیست (اگر نگوییم عامدانه به زیر فرش جارو شده و مطلقا راجع بدان بحثی نمی شود ) ، حضور پررنگ یک یهودی عضو جامعه توله و جاسوس سرویس اطلاعاتی انگلستان در موضع سخنگو و نماینده مطبوعاتی دولت کاپ بنام "ایگناس تربیچ لینکلن" **Ignaz Trebitsch-Lincoln** می باشد !



Lincoln in Montreal 1901



Ignaz Trebitsch Lincoln



Chao\_Kung (Lincoln)

لینکلن که نام اصلیش "آبراهام شوارتز" **Abraham Schwarz** بوده است ، با نامهای دیگری چون "ایگناس تیموتی تربیچ" **Ignaz Thimoteus Trebitsch** و "موسی پینکلس" **Moses Pinkeles** نیز شناخته می شود . او که طبق معمول فرزند یک خانواده ثروتمند یهودی در مجارستان می باشد ، در سال ۱۸۹۸ و در سن ۱۹ سالگی ، در هامبورگ ظاهرا نه تنها مسیحی می شود بلکه با تحصیل علوم دینی لباس کشیشهای یک فرقه مذهبی را نیز بر تن کرده و با همین ظاهر مسیحی به محل ماموریت بعدیش در کانادا می رود . در ۱۹۰۳ به انگلستان می آید و ابتدا به کلیسای انجیلی و متعاقب آن به یک فرقه مذهبی دیگر بنام "کوکر" **Quäker** می پیوندد . سال ۱۹۱۰ هم بسادگی به عضویت مجلس عوام درمی آید ! در میانه جنگ اول به فعالیتهای نفتی در منطقه بالکان ولی اینبار در ارتباط با دولت آلمان ! مشغول است و در این رابطه هم از سوی انگلستان به جاسوسی متهم شده و به ایالات متحده فرار می کند . در آنجا در نیویورک دستگیر می شود و به انگلستان تحویل داده می شود . در انگلستان به اتهام خیانت آنهم در زمان جنگ محاکمه می شود و به مجازات مسخره سه سال حبس محکوم می گردد . پس از پایان جنگ هم با این سرمایه ! زندانی بودن در انگلستان ، مامور همکاری با سبوتندورف شده و در سال ۱۹۱۹ به مونیخ رفته و به جامعه توله می پیوندد . در اینجا او آنچنان در قالب یک آنتی سمیت متعصب فرو می رود که یکبار در هفته نامه دیده بان خلق ، چنین می نویسد :

"هیچکس بیش از او به گندیدگی نژاد یهود آشنا نیست ! چرا که او خود بدان متعلق بوده است "



برای جنبش صهیونیستی و " سرمایه متمرکز یهود " اصلا مهم نیست که عواقب این تبلیغات تا کجا موجودیت یهودیان عادی را در آلمان به خطر می اندازد . مهم این است که هسته مرکزی و عامل اساسی اینگونه تبلیغات مشمنز کننده نهایتا تثبیت و جا انداختن یک دروغ تاریخی مبنی بر اینکه یهودیان جهان نه پیروان یک دین و آیین که وابستگان پراکنده یک قوم واحد ، یک ملت واحد و خلاصه یک نژاد واحدند ، می باشد . اینرا باید به هرقیمتی به یهودیان اروپا که عمدتا در این مقطع برای جنبش صهیونیستی تره هم خرد نمی کنند و حاضر به بازگشت به سرزمین موعود نیستند ، قبولانید . به عبارت دیگر برای " این جنبش " و " آن سرمایه " مهم نیست که بر سر یهودیان چه می آید . مهم ولی آنست که این یهودیان نهایتا بپذیرند که از یک نژادند و تکه های پراکنده یک ملتند . ملتی بی سرزمین که بی جهت در دنیا سرگردانند ، در حالیکه سرزمین واقعیشان یعنی ارض اسرائیل که " یهوه " شخصا قباله اش را بنام قوم برگزیده مهر کرده است ، خشک و خالی از سکنه در حسرت وصال دوباره شان له له می زند . آری ! سرزمینی بدون ملت برای ملتی بدون سرزمین در انتظار است .

اگر این جا بیافند آنگاه دیگر هیچ منع اخلاقی و دینی بر هیچ یهودی اینچنینی در هیچ کجای جهان ، در جهت نفوذ در ادیان و ملت های دیگر و پوشیدن لباس آخوند مسلمان و کشیش مسیحی و راهب بودایی ، با هدف نابود کردن ساختارهای ایدئولوژیک و اخلاقی شان و تثبیت حاکمیت ابد مدت " سرمایه متمرکز یهود " در میان ملل عالم ، بر جای نخواهد ماند . چرا که اگر این دروغ ردیلاته جا بیافند که یهودیان از یک نژاد خالصند ، بنابراین بسادگی پذیرفتنی است که میتوان اسلام آورد و نام خود را مثلا عسکراولادی مسلمان گذاشت ولی همچنان تبار یهودی داشت . می توان مسیحی شده و با اتکاء به قدرت و سرمایه و امکانات و ارتباطات تشکیلات فراماسونری ، مدارج ترقی را در واتیکان یکی پس از دیگری طی کرد و نام خود را صرفا در عالم فرض مثلا ژان پل گذاشت و با وجود آن تبار خود را هم حفظ کرد . چرا که اگر ملاک ، خون و نژاد باشد ، دیگر اگر خودتان هم بخواهید امکان تغییر خود را نخواهید داشت !

یعنی حتی اگر کارل مارکس غیر مذهبی هم باشید باز هم یهودی هستید . بنابراین در این راستا اصلا تعجبی ندارد که تربیج لینکلن ما هم چند سالی پس از مشرف شدن به دین مسیح و پوشیدن لباس روحانیت پروتستان و عضویت مجلس عوام و جاسوسی برای قیصر و عضویت در یک تشکل ضد یهود ، بعدا بودایی شده و لباس رهبانیت دین بودا را بر تن کند و نامش را هم بگذارد چاو کونگ ! الی آخر ...

بهر تقدیر ، حالا هم او به یکباره سراز کودتای کاپ در آورده است ! هیتلر و اکارت هم که با موافقت سروان روهم و برای بررسی زمینه های همکاری با دولت مستعجل کاپ و البته کمی دیر به برلین رسیده اند ، در بدو ورود به بنای صدارت عظمای رایش با لینکلن روبرو می شوند که طرف مذاکره شان است .

دولت کاپ را البته کسی جدی نگرفته است . به همین دلیل هم فراخوان به اعتصاب فریدریش ابرت بسرعت فراگیر می شود و در کمتر از یک هفته طومار دولت کودتا را درهم می پیچد . هفده مارس پایان کودتای پنج روزه است . کاپ زیر فشار ژنرالها ، لودندورف و لوتویتس ، صبح آنروز کناره گرفته و به سوند می گریزد و خود لوتویتس هم عصر همانروز استعفا می دهد . کاپ دو سال در تبعید می ماند ولی نهایتا در آپریل ۱۹۲۲ خود را تسلیم دادگاه رایش کرده و در کمتر از دو ماه بعد هم در ۱۲ ژوئن ، بر اثر سرطان در بازداشت می میرد .

و اما لینکلن هم که با شکست کودتا به وین گریخته است ، یکسال بعد از طریق بالکان به چین می رود و در آنجا می شود مشاور نظامی یک فرمانروای چینی بنام " وو پایفو " *Wu Peifu* ! پس از یک سفر دیگر به انگلستان در سال ۱۹۲۵ که ظاهرا بخاطر دیدار با پسرش که به اتهام قتل عمد در انتظار اعدام بوده انجام می گیرد ، دوباره به چین برمیگردد . در آنجا دوباره با یک فقره تغییر مذهب و تغییر نام دیگر در سال ۱۹۳۱ ، در قالب یک راهب بودایی فرومی رود و می شود یهودی بودایی ! با نام جدید " چاو کونگ " *Chao Kung* . با سری از ته تراشیده که بر روی آن دوازده ستاره به مثابه دوازده قبیله یهود ، خالکوبی کرده است . نهایتا در آغاز سال ۱۹۳۲ ، به خدمت سازمان جاسوسی ژاپن در می آید و به محل مامورینش در شانگهای اعزام می شود و تا زمان مرگش در اکتبر ۱۹۴۳ ، در همان شهر و ظاهرا در خدمت سرویسهای جاسوسی ژاپن قرار دارد .

باز می گردیم به آلمان ، آنجا که هنوز تهدید کودتای دست راستی کاملا رفع نشده ، خطر انقلاب بخشهای بزرگی از آن کشور را فرا گرفته است . اعتصاباتی که با موفقیت کودتای کاپ را درهم کوبیده بود اینک راه را برای امواج خروشان یک شورش و انقلاب چپگرایانه باز کرده است .



### تربیح لینکلن در کنار پیشوا - نفر سمت راست با ریش

اعضا و هواداران ناامید حزب سوسیال دمکراتهای مستقل **USPD** از تحقق سوسیالیسم وعده داده شده توسط حزبشان ، همراه با نیروهای متشکل حزب کمونیست **KPD** همه جا رابه کنترل خود درآورده اند و بدنبال تکمیل انقلابات ناتمام ۱۹۲۰ / ۱۹۱۹ هستند. جدای از برلین ، در ساکسونی یک حکومت جمهوری شوروی قدرت را در دست می گیرد و تا ۲۰ مارس هم یک ارتش سرخ پنجاه هزار نفره کارگری که به تازگی شکل گرفته است ، بخش بزرگی از منطقه روهر را به تصرف خود در می آورد . ارگان حزب کمونیست در روهر، سخن از ضرورت به اهتزاز درآمدن پرچم سرخ بر فراز سر تمامی ملت آلمان میراند و اینکه آلمان باید به یک جمهوری شوروی دیگری تبدیل شود تا در اتحاد با روسیه ، پایگاهی برای پیروزی انقلاب جهانی و سوسیالیسم در آینده گردد .

یکبار دیگر آویختن به راست افراطی از ترس چپ انقلابی در دستور کار سوسیال دمکراسی حاکم قرار می گیرد ! دولت ابرت عاجزانه از ژنرال " هانس فون سیکت " **Hans von Seeckt** ، فرمانده ارتش رایش که چند روز پیش از این بدلیل خودداری از آتش گشودن بروی نیروهای مسلح کودتا استعفا داده بود ، تقاضا می کند که بکار بازگشته و با بکار گرفتن دوباره سپاه آزادی ، به نجات جمهوری از خطر عاجل سرنگونی بدست کارگران کمر بر بندد .

سوم اپریل ۱۹۲۰ ، ارتش نوین رایش با حمایت نیروهای سپاه آزادی بویژه تیپ ارهارد به منطقه روهر می ریزند و دوباره از کشته پشته می سازند . حداقل هزار نفر کشته از سرخها و ۲۰۰ نفر از نظامی و شبه نظامی و انبوهی جنایت و تجاوز افسار گسیخته ، بیلان آخرین شورش چپ بی برنامه و نا متحد کارگری در آلمان پس از جنگ است . در برلین نیروی پلیس در کنار نیروهای نظامی ، هواپیما را هم برای سرکوب انقلاب بکار گرفته است .

هیتلر در ۳۱ مارس به مونیخ باز می گردد و در همان روز با کناره گیری از خدمت نظام به شهروندی غیر نظامی تبدیل می شود و اتاقی را کرایه می کند که صاحبخانه اش هم یک یهودی بنام ارلانگر است ! انگار که هیچ حساسیتی نسبت به همزیستی با این قوم را در پیشوای آینده آلمان احساس نمی توان کرد . انگار که مسئله او در این مقطع اصلا نژاد و قومیت آدمها نیست ! بدون تردید ، اگر تلاش کنیم تا خود را اندکی در فضای اجتماعی و بویژه سیاسی - تشکیلاتی و تبلیغاتی درون حزبی هیتلر در آن مقطع زمانی قرار دهیم ، کرایه نشینی در خانه یک یهودی برای او چندان مسئله پیش پا افتاده ای نمی توانسته باشد . آنهم در شرایطی که همزمان در نشریه ارگان حزب می نوشتند " درباره یهودیان اقدام واقعی به عمل بیاورید " و یا اینکه " آلمان را باید بی اعتنا به خصلت ستمگرانه و بیرحمانه اقدامات مقتضی ، می باید از وجود یهودیان پاک کرد " .

هیتلر با اینکه هفته نامه دیده بان خلق را در خدمت حزب حفظ کرده است با اینحال مترصد فرصتی است تا آنرا از سبوتندورف خریده و به ارگان رسمی حزب بدل نماید . این فرصت بزودی حاصل می شود . با بالا گرفتن اختلاف میان سبوتندورف با هیتلر که با جدیت از نفوذ توله در حزب جلوگیری می کرد ، در دسامبر ۱۹۲۰ ، نامبرده به بهانه مقروض بودن ، تصمیم به فروش دیده بان خلق می گیرد . بدیهی بود که صاحب امتیاز آینده دیگر هیچ تعهدی به تبلیغ حزب نازی که تا آن مقطع همچنان از هفته نامه مذکور به عنوان ارگان غیر رسمی استفاده می کرد ، نمی توانست داشته باشد .

ساعت دو بامداد روز ۱۷ دسامبر ، هیتلر که از تصمیم سبوتندورف مطلع گردیده ، زنگ خانه دکارت را بصدا در می آورد و تصمیم خود مبنی بر خریدن نشریه را به اطلاع شاعر می رساند . اگر دیده بان خلق از دست برود و بویژه اگر بدست دشمن بیافتد ، کار حزب تمام خواهد بود .

سبوتندورف پیش از این یکبار در نیمه سال ۱۹۲۰، یک تلاش ناموفق را در رابطه با فروش دیده بان به یک تشکل یهودی بنام "**Centralverein deutscher Staatsbürger jüdischen Glaubens**" یا "انجمن مرکزی شهروندان یهودی مذهب آلمان"، پشت سر گذاشته که البته هیتلر در جریان آن نیز قرار داشته است. جریان جمع آوری پول خرید نشریه و تامین کنندگان مالی آن، خود یکی از نکات جالب جریان شکل گیری و بدنبال آن قدرت گیری حزب نازی است که باز هم بدلائیل معلوم در تفاسیر رسمی یا هیچ بدان پرداخته نمی شود و یا از کنار آن مختصر و مفید و بدون رفتن به عمق، گذشته می شود.

مهمترین فرد تامین کننده بخش بزرگی از مبلغ یکصد و بیست هزار مارک (بعبارتی ۱۸۰ هزار مارک) قیمت فروش نشریه، خود دیتریش اکارت است که البته هنوز در عین حال عضو توله هم هست. نفر بعدی ژنرال فرانکس ریتز فون اپ **Franz Ritter von Epp** از امرای ارتش و فرمانده سپاه آزادی در باواریاست که شصت هزار مارک کمکهای نظامیان را تقدیم می کند. بخش بزرگی از قروض دیده بان را هم خود درکسلر قبول می کند. ولی جالبترین تکه از کمکهای مالی را البته کمک مالی سی هزار مارکی تربیچ لینکلن معروف تشکیل می دهد. هدیه غیرمستقیم جنبش صهیونیستی به همزادان ناسیونال سوسیالیست خود در سرزمین آریاها!

و بدینترتیب آدولف هیتلر با این کمکهای مالی تعیین کننده، نه تنها توطئه سبوتندورف درواگذاری دیده بان به جبهه مقابل حزب نازی را نقش بر آب می کند بلکه حزب را نیز از آن پس به یک سلاح تبلیغاتی بسیار ضروری در هیئت ارگان رسمی ناسیونال سوسیالیسم، مجهز می کند. از سوی دیگر، برآیند تقابل هیتلر با سبوتندورف در کنار اختلافات درون جامعه توله، زمینه های خلع ید از قدرتمندترین چهره ماسونی پسا جنگ در باواریا را فراهم می کند. سبوتندورف ابتدا از مونیخ به فرایبورگ و بعد هم پس از مدت کوتاهی به ترکیه نوین عقب می نشیند. با قدرت گرفتن حزب نازی در ۱۹۳۳، یکبار دیگر به مونیخ باز می گردد و با نوشتن کتابی بنام "پیش از آنکه هیتلر بیاید"، با اشاره به سهم خود و جامعه توله در پاکبازی جنبش نازیسم و صعود آدولف هیتلر، در صدد آن است که از خوان گسترده جنبش نازی، سهمی به یغما برد! اما اینبار دشمنی پیشوا دیگر بسا ارتقاء یافته و از درگیریهای درونی فراماسونری، اندک اندک به درگیری جدی میان ناسیونال سوسیالیسم و مافیای جهانی فراماسونری کشیده شده است.

سبوتندورف دستگیر و در سال ۱۹۳۴ از آلمان نازی اخراج و دوباره به ترکیه و اینبار به عنوان یک تبعیدی فرستاده می شود. از این مقطع به بعد از سرنوشت او اطلاع دقیقی در دست نیست. گفته می شود که سالها بعد بدنبال شکست آلمان در جنگ جهانی دوم و از شدت غم و اندوه! جانگداز ناشی از تسلیم آلمان، خود را در نهم ماه مه ۱۹۴۵، در آبهای بسفر غرق می کند.

سال ۱۹۲۰، چپ آلمان هم یک تحول بسیار مهم را پشت سر می گذارد. سوسیال دمکراتهای مستقل آلمان **USPD** که از عملکرد بشدت ضدانقلابی فریدریش ابرت و حزب سوسیال دمکرات **SPD** در همکاری با سرمایه داران و زمینداران بزرگ در سرکوب شورشهای مارس و استفاده فرصت طلبانه از سپاه آزادی در کشتار کارگران، منزجر شده اند، با یک جهش کیفی در دور شدن از ابرت و حزبش، در اواخر سال به حزب کمونیست و کمینترن نزدیک می شوند.

کنگره پنج روزه **USPD** در هاله در روزهای ۱۲ تا ۱۷ دسامبر، میهمان یک یهودی بلند پایه، بنام "گریگوری زینوویف" **Grigori Jewsejewitsch Sinowjew**، با نام اصلی "هارون آفل باوم" **Aronowitsch Radomyski-Apfelbaum** و در موضع رئیس انترناسیونال سوم و نماینده لنین می باشد. او آمده است که پروسه جذب و الحاق بخشهای رادیکالتر نهصد هزار اعضای سوسیال دمکراسی مستقل آلمان به حزب کمونیست را سریعتر و ساده تر کند. اکثریت نمایندگان کنگره به پیوستن به بین الملل سوم و اتحاد با حزب کمونیست رای می دهند. از ۳۹۳ نفر نمایندگان حاضر در کنگره، ۲۳۶ نفر رای مثبت و ۱۵۶ رای منفی می دهند. مخالفان سالن کنگره را ترک می کنند و بازماندگان اکثرا در کنگره مشترک بعدی با حزب کمونیست در روزهای ۴ تا ۷ دسامبر همانسال، حزب کمونیست متحد آلمان **VKPD** را پایه گذاری می کنند. سال بعد هم در کنگره هفتم، لفظ متحد از جلوی نام حزب کمونیست برداشته می شود. واضح و بدیهی است که این حزب نیز به تمام و کمال در کف با کفایت "پرولتاریای یهود" ضبط و ربط می شود.

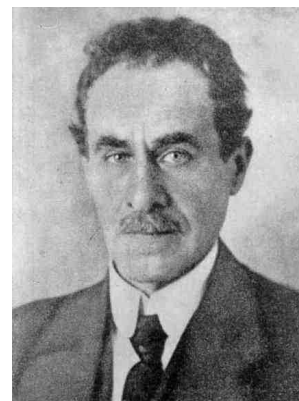
رهبری حزب در این مقطع به عهده یک یهودی بنام " پل لوی " **Paul Levi** ، است که قبلا شریک زندگی رزا لوکزامبورگ بوده است . پیش از لوی و پس از قتل " رزا لوکزامبورگ " هم ، یک یهودی دیگر، بنام " لئو یوگیشز " **Leo Jogiches** ، که او هم شریک زندگی لوکزامبورگ بوده و قبلا هم عضو " سوسیال دموکراسی پادشاهی لهستان و لیتوانی " بوده است ، رهبری حزب را به عهده داشته است .  
 لنو در ۱۰ مارس ۱۹۱۹ دستگیر و در زندان به قتل می رسد .



**Grigori Sinowjew**



**Paul Levi**



**Leo Jogiches**

یکنفر در رای گیری هاله شرکت نمی کند . " اتو اشتراسر " **Otto Strasser** ، که در سخنان زینوویف " نوای چیرگی مسکو " بر آلمان را می شنود ، پس از ترک هاله دردمندان به "لاندز هوت " پیش برادرش " گریگور اشتراسر " **Gregor Strasser** می رود . هر دویشان سوسیالیست هستند ولی در رویای یک سوسیالیسم آلمانی ! گریگور یک ارتش خصوصی دوهزار نفره به سبک سپاه آزادی ، با آتشبار و پیاده نظام و گروهانهای تیربار را هم در اختیار دارد . در لاندز هوت هیتلر همراه با ژنرال لوندورف ، به ملاقات دو برادر می آید تا آنان را جذب حزب نازی کند . هیتلر می گوید " گریگور همان مردی بود که من می خواستم . یک افسر خطوط مقدم جبهه با مدال درجه یک صلیب آهن ، یک ناسیونالیست پرشور مخالف مارکسیسم و سرمایه داری و " کسی که دریافته بود یهودیان ستون فقرات و مغزمتفکر هر دو هستند " . جذب این دو برادر به حزب برای پیشوا کار چندان دشواری نمی نماید .

۲۲ ژانویه ۱۹۲۱ ، اولین کنگره حزب نازی در مونیخ برگزار می شود . با وجود سرباز کردن اختلافات درون حزب ، هیتلر در این کنگره تلاشی برای گرفتن رهبری حزب نمی کند . هنوز زمان کنار زدن درکسلر فرا نرسیده است . او منتظر بهانه است و می داند که این بهانه دیر یا زود دست خواهد داد . اوایل تابستان واحد حزب در برلین در تقابل با نزدیکی هیتلر به محافظه کاران و راستگرایان رادیکال در آن منطقه ، بدون اطلاع او تصمیم به اتحاد با گروهی از سوسیالیستهای آکسبورگ می گیرند . این کار قاعدتا گناه به حساب نمی آمد . اما هیتلر می دانست که این حرکتی است در جهت کاستن از اقتدار او در تشکیلات .

او بلافاصله دست به یک پاتک تکان دهنده می زند و در روز ۱۱ ژوئیه استعفای خود از حزب را اعلام می دارد . سه روز بعد هم یک اتهام حجت را خطاب به رهبری حزب ، به اطلاع اعضا می رساند . او خواهان ریاست کل حزب با اختیارات نامحدود می شود . برای همه مسجل است که کار حزب بدون پیشوا تمام است . او هشت روز به کمیته رهبری فرصت می دهد . اما درکسلر چنان برآشفته و خشمگین است که تن به سازش نمی دهد . با اینحال در آخرین لحظه در یک نشست سری ، اکارت او را متقاعد می کند که تن به سازش دهد . بلافاصله با یک حکم رسمی قدرت مطلقه به هیتلر تفویض می شود و در ۲۹ ژوئیه هم کنگره ای برای انتخاب هیتلر به رهبری مطلق العنان حزب تشکیل می شود . ۵۴۳ نفر به نفع او و تنها یک نفر بر علیه او رای می دهند . از امروز تاریخ حزب نازی و به تبع آن آلمان ورق خواهد خورد .

پایان بخش نهم ، ۳۰ اسفند ۱۳۸۷

برای مطالعه بخشهای پیشین این کتاب می توان به [www.niabati.tk](http://www.niabati.tk) و [pezhvakeiran.com](http://pezhvakeiran.com) مراجعه کرد .